

تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید 2 به اورشلیم سخنان دلگرم‌کننده بگویید و او را ندا در دهید که دوران زحمت طاقت‌فرسایش به پایان رسیده، و تاوان گناهش پرداخت شده است، زیرا که به جهت تمامی گناهانش از دست خداوند دوچندان دریافت کرده است 3 صدایی ندا می‌کند «راه خداوند را در بیابان مَهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید؛ 4 هر دره‌ای برافراشته شود و هر کوه و تلی پست گردد. زمین ناصاف صاف، و



ناهمواری‌ها هموار گردد 5. آنگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد، و تمامی بشر با هم آن را خواهند دید، زیرا که دهان خداوند سخن گفته است 6 «هاتفی می‌گوید: «ندا کن!» گفتیم: «به چه ندا کنم؟» «آدمی جملگی علف است و زیبایی‌اش یکسره چون گل صحرا 7! علف می‌خشکد و گل می‌پژمرد، زیرا که دم خداوند بر آن دمیده می‌شود. برآستی که مردمان علفند 8! علف می‌خشکد و گل می‌پژمرد، اما کلام خدای ما تا ابد باقی می‌ماند 9 ای صهیون، که بشارت می‌آوری، به کوه بلند برای! و ای اورشلیم، که مژده می‌رسانی، به نیروی تمام صدایت را بلند کن آن را بلند کن و مترس! به شهرهای یهودا بگو: «هان، خدای شما است 10!» اینک خداوندگار یهوه نیرومندانه می‌آید و بازویش برای او حکمرانی می‌کند. پاداش او با وی است و اجرت او پیش رویش می‌آید 11. او همچون شبان گوسفندان خود را خواهد چرانید، و بره‌ها را میان بازویش گرد خواهد آورد؛ آنها را در آغوش خود حمل خواهد کرد، و شیردهندگان را با ملایمت رهبری خواهد نمود.

باری در ۷ سالگی گم شده بود. با برادرش که ۱۷ ساله بود بایستی تلاش می‌کرد تا از فقر و شرایط جنگ در افغانستان فرار کند. اما برادرش توسط پلیس دستگیر شد. و باری بعداً مجبور بود با گروهی که تا به آن زمان ندیده بود سفر کند. او کشورهایی را دید و زبان‌هایی را شنید که نمی‌شناخت. باری به طرز وحشتناک گم شده و دلتنگ مادرش بود. در هنگام شب آستین‌زاکتش را که مادرش به عنوان هدیه خداحافظی به او داده بود، می‌گرفت و آن را می‌مکید. زاکت کمی به او آرامش می‌داد. با این وجود، خواب به ندرت بدون ریختن اشک بود. باری الگوی برای بسیاری است که مانند او گم شده، بودند. کل قوم اسرائیل نیز همین شرایط را تجربه می‌کرد. و نه فقط مردم اسرائیل. کل کتاب مقدس در مورد همین موضوع است. و سوالی که مطرح می‌شود این است: «آیا همه ما مانند افراد سرگردان گمشده نیستیم؟ و آیا همه ما مثل باری به دلداری نیاز نداریم؟» باری زاکت مادرش را می‌مکید. این کار نمی‌توانست او را واقعاً تسلی دهد تنها او را کمی آرام می‌کرد! همانطور که باری نه تنها به زاکت مادرش بلکه به خود مادر نیاز دارد، ما نیز به تسلی واقعی نیاز داریم! اما ابتدا، بیایید به تاریخچه کتاب مقدس نگاه کنیم. مضمون فرار و گم شدن در کتاب مقدس بارها و بارها تکرار می‌شود. سخنانی که امروز از اشعیا نبی می‌شنویم در شرایط مشابهی نوشته شده است. مردم اسرائیل بار دیگر تبعید شده بودند. معبد، جایی که حضور خدا در آن بود، به ویرانه تبدیل شده بود. اسرائیلیان مجبور بودند در بابل زندگی کنند. بابل شهری بت پرست بود که توسط بت بزرگ به نام مردوک اداره می‌شد. مردم مجبور بودند فرزندان خود را برایش قربانی کنند تا این خدا را آرام کنند. و همه چیز تحت کنترل او بود. در این میان خدای واقعی ساکت ماند. در آن زمان برای هر اسرائیلی آشکار بود که قدرت‌های شیطانی بر خدا و بر عدالت او پیروز شده بود. و بسیاری گفتند: «اگر حتی خدا هم نمی‌تواند کمک کند، چه کسی دیگر؟» بنی اسرائیل گم شده و بدون نجات بودند. و بدون هیچ چشم اندازی از موفقیت. آنها بایستی رد خون مردوک را دنبال می‌کردند.

ما به خوبی می‌توانیم ناامیدی بنی اسرائیل را درک کنیم. چون در دنیای ما همین شرایط است. ایران نیز باید ۴۳ سال تحت یک رژیم مذهبی رنج می‌برد. رژیم در همه چیز نفوذ کرده است: به عنوان مثال مذهب، فرهنگ، آموزش، اقتصاد و ورزش. مثل سرطان است و آنقدر در ایران جا افتاده است که پاک شدن آن آسان نیست. دست کم بدون تلفات و خون‌ریزی. مردم ایران و بنی اسرائیل همینطور تحت فرمان خدای خشن ایمن خود را از دست داده‌اند. اعتماد به مقامات، اعتماد به دولت، اعتماد به والدین... همه چیز از بین رفته است. حتی ایمن به خدا باقی نمانده است. بله، اعتماد همیشه اولین قربانی است که در زمان آزار انسان از دست می‌رود. باری، پسر افغان و اسرائیلی‌ها، و همچنین بسیاری از ایرانی‌هایی که امروز در خیابان‌های ایران و خارج از آن تظاهرات می‌کنند، یک چیز مشترک دارند.

اعتماد شان را از دست داده اند. با این حال ما نیاز فوری به اعتماد داریم و می خواهیم این سوال را از خود بپرسیم: به هر حال اعتماد چیست؟ و چگونه می توانیم اعتماد را دوباره به دست آوریم؟ حتی اگر ما انسان ها اغلب در مورد اعتماد به نفس صحبت می کنیم، آن اعتماد نمی تواند شکل بگیرد اگر طرف مقابل وجود نداشته باشد. اعتماد همیشه به کسی مربوط می شود که در مقابل ما است و به تنهایی نمی تواند وجود داشته باشد. اعتماد نیز نمی تواند از ما انسان ها بیرون بیاید. به یک فرد دیگر نیاز دارد - اما اگر این فرد گم شده باشد یا قابل اعتماد نباشد چه باید کرد؟ کودک به والدین خود اعتماد طبیعی دارد. اما اگر این والدین، مانند موقعیت باری، دیگر نباشند، چه فرصتی برای او می ماند؟ دولت نیز مَرَجَعی است که قابل اعتماد است. مردم فکر می کنند که دولت وظیفه دارد از مردم خود مراقبت کند. اما، اگر دولت دقیقاً برعکس عمل کند و مردم خود را به قتل برساند، چه کاری باید انجام دهند؟ مردم دیگر نمی توانند به دولت اعتماد کنند، زیرا دولت وارد مارپیچ خونی شده است که در نهایت همه را قربانی خواهد کرد. اما آنچه در قوم اسرائیل و ایران مشاهده می شود در سراسر جهان قابل مشاهده است. یعنی این که مردم اعتمادشان را از دست داده اند. حتی در کلیسا نیز گاهی مشاخره و اختلاف وجود دارد. مردم اعتماد خود را از دست می دهند و خیلی بدتر از آن این است که آنها همچنین ایمان خود را به خدا از دست می دهند و از خود می پرسند: «آیا خدا هنوز وجود دارد؟ آیا کسی کار دیگری می تواند انجام دهد، جز اینکه بی ایمان باشم؟» در متن امروز نگاهی اجمالی به بهشت می کنیم و خدایی را می بینیم که ساکت نیست. زیرا خداوند از بهشت دستور می دهد: «تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید!» و سؤال این است: خداوند چگونه به ما آرامش می دهد؟ آشکار می شود که دلداری همیشه باید دلیل داشته باشد. ژاکت که باری شبانه می مکید، واقعاً تسلی دهنده نبود. فقط او را آرام می کرد چون ژاکت هرگز نمی توانست جایگزین مادر باشد. و متأسفانه، مردم مدام سعی می کنند تسلی پیدا کنند. و افرادی هم هستند که به طور ظاهری دیگران را تسلی می دهند. بر چه اساسی و با چه مدرکی می توان گفت که خداوند واقعاً تسلی می دهد و نه اینکه فقط ما را آرام کند؟ و چگونه می توانیم اعتماد خود را به دست آوریم؟ در حال حاضر می توانیم ببینیم که اعتماد ارتباط نزدیکی با ایمان دارد. در واقع حتی می توان گفت که اعتماد کلمه دیگری برای ایمان است. فقط کلمه ایمان چیزی محکم تر از اعتماد است! در عهد عتیق، کلمه ایمان مانند چیزی بود که محکم در جای خود تایید شده است تا بتوانید خانه ای روی آن بسازید. بنابراین ایمان فقط یک احساس نیست بلکه یک بنیان برای زندگی است. و به همین دلیل است که ایمان کلمه مهمی است که حتی ما را به خدا متصل می کند. به ویژه ما به این ایمان نیاز داریم وقتی که نمی توانیم خدا را ببینیم. وقتی آدم و حوا هنوز در بهشت بودند، ایمان لازم نبود زیرا می توانستند خدا را رو در رو ببینند! اما ما نمی توانیم خدا را رو در رو ببینیم. ما از خدا جدا هستیم. و به همین دلیل است که ما به شدت به ایمان نیاز داریم! اما دقیقاً در نقطه ایمان است که همه چیز برای ما سخت می شود. چون می فهمیم که نمی توانیم ایمان داشته باشیم. متأسفانه، ما مدام تظاهر به ایمان می کنیم! آنچه بیرون می آید ایمان نیست بلکه تسلی غیر واقعی یا حتی تَقَلُّبی است. متأسفانه، چیزهای زیادی وجود دارند که ما آنها را به عنوان جایگزینی برای ایمان در نظر می گیریم. برخی اوقات قوانین جدی را در نظر می گیریم و فکر می کنیم که اینگونه می توانیم خدا را پیدا کنیم. بعضی اوقات کسانی هستند که ایمان را به نوعی بازار فرصت ها تبدیل می کنند. این بدان معناست که مردم فقط خدا را وقتی با آرزو های انسان هماهنگ شود قبول می کنند. به نظر می رسد نکته اصلی ایمان این است که احساس خوبی داشته باشیم. اما آن ایمان نیست

این کار از دلداری نادرست هم بدتر است. این کلاهبرداری است و فقط نوعی ابزار برای تأثیرگذاری بر مردم است. و این چیزی نیست که اشعیا در مورد آن صحبت می کند. خداوند می فرماید که همه انسان ها مانند علف صحرا از بین خواهند رفت. اما حرف او پا برجاست. و به همین دلیل است که خدا به اشعیا دستور می دهد که فقط کلام خدا را بگوید و نه چیز دیگر. نکته شگفت انگیز این است که کلام خدا دقیقاً در همان جایی است که ما فکر می کنیم ایمان نمی تواند باشد. یعنی در جاهای سخت و بی ایمان. در جاهایی که فقط سنگ و صحرا وجود دارند. بنابراین او در مورد همان شرایطی صحبت می کند که ما احساس می کنیم نمی توانیم خدا را باور کنیم یا نمی توانیم او را ببینیم. بنابراین اشعیا دقیقاً از این گمگشتگی صحبت می کند که ما انسان ها به خوبی می شناسیم. یعنی دقیقاً از وقتی که فکر می کنیم خدا ما را فراموش کرده و نمی توانیم به او ایمان بیاوریم.

3صدایی ندا می کند «راه خداوند را در بیابان مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید؛ 4هر دره ای برافراشته شود و هر کوه و تلی پست گردد. زمینِ ناصاف صاف، و ناهمواری ها هموار گردد 5. آنگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد، و تمامی بشر با هم آن را خواهند دید، زیرا که دهان خداوند سخن گفته است

یحیی تعمید دهنده بعداً همین کلمات را ندا داد. و منظورش این بود که به هموطنانش به وضوح نشان دهد که دلیل این که ما انسان ها به شدت گم شده ایم این است که به گناه افتاده ایم. دلیل اینکه ما اینقدر بیهوده و بی هدف پرسه میزنیم این است که از خدا جدا شده ایم! و ما نمی توانیم کاری در مورد آن انجام دهیم. خود خدا باید وارد شود.

به همین دلیل او مستقیم فریاد می زند: "اینک بره خدا که گناه جهان را به دوش می کشد." آمین.